یادداشت

احیای جنبش دانشجویی در گرو حیات جریان روشنفکری

● **بهنام افشار:** جنبش دانشجویی در ایران به مثابه جنبشی اجتماعی، ایدئولوژیک و آرمان‌گرا، با اینکه در برخی از مقاطع عمر ۷۹ساله خود، منشأ تحولات شگرف در مناسبات سیاسی و اجتماعی بوده و در هدایت افکار عمومی نیز نقش تأثیرگذاری داشته است، اما این روزها ساختار و کارکرد وجودی آن دچار نوعی رخوت و رکود شده و به تبع آن در پیگیری و تحقق آرمان‌های خود با ناکامی‌های متعددی مواجه شده که این وضعیت متأثر از علل و عوامل متعددی از جمله وجود برخی ضعف‌ها و سستی‌ها، انشقاق و گسیختگی‌های درونی، تغییر در نوع نگرش و نیازهای اجتماعی دانشجویان، کم‌رنگ‌شدن استقلال دانشگاه‌ها و همچنین برخی محدودیت‌ها و موانع سیاسی و اجتماعی و تا حدود زیادی محصول رکود و خلأ گفتمانی در جریان روشنفکری است، زیرا جنبش دانشجویی به لحاظ تاریخی و تبارشناسی، زاییده و رشدیافته در دامن جریان روشنفکری محسوب می‌شود، به‌گونه‌ای که در دهه‌های گذشته، شاهد تأثیرپذیری گسترده این جنبش از جریان روشنفکری در فرم و قالب‌های مختلف آن یعنی روشنفکری چپ، لیبرالیستی و اسلام‌گرایی بوده‌ایم.

جریان روشنفکری پدرخوانده و به‌نوعی هدایت‌کننده و پشتوانه فکری جنبش دانشجویی به‌شمار می‌رود و متقابلا جنبش دانشجویی نیز به‌عنوان فرزند خلف این جریان، در همه این سال‌ها در مقام مصرف‌کننده، مروج و پیش‌برنده اهداف و آرمان‌های جریان روشنفکری ایفای نقش کرده است، ولی با همه این اوصاف، در مقاطعی نیز انتقادات و هجمه‌های گسترده‌ای نیز علیه جریان روشنفکری اعمال کرده که این حکایت از تمایل و تلاش این جنبش برای اندیشه‌ورزی مستقل و کسب نوعی استقلال و نفی وابستگی به جریان‌های مختلف بوده است اما به نظر می‌رسد این تمایل و تلاش برای کسب استقلال از جریان روشنفکری آن‌هم به‌صورت مطلق امکان‌پذیر نیست، زیرا جنبش دانشجویی نمی‌تواند به‌صورت مطلق از جریان روشنفکری فاصله بگیرد یا از آن عبور کند؛ چراکه ماهیت وجودی خود را مرهون این جریان است، علاوه بر این به لحاظ محدودبودن تجربه و سطح دانش دانشجویان و غالب‌بودن روحیه آرمان‌خواهانه در بین آنها، جنبش دانشجویی به تنهایی نمی‌تواند تولیدکننده اندیشه و صحنه‌گردان مناسبات سیاسی و اجتماعی در سطح کلان باشد بلکه برای پیگیری و تحقق آرمان‌های خود به منبع و پشتوانه‌ای فکری و تئوریک و توأم با رویکردی عقلانی و واقع‌گرایانه نیز نیازمند است اما این تأثیرپذیری و وابستگی به‌منزله اینکه جریان روشنفکری از نقد جنبش دانشجویی مصون باشد، نیست؛ بلکه یکی از رسالت‌های مهم جنبش دانشجویی، علاوه بر نقد قدرت، نقد جریان روشنفکری و مطالبه‌گری از این جریان است.

جریان روشنفکری به دلیل تغییرات گسترده اجتماعی و اقتصادی و تغییر در نوع نگرش، باورها و سبک زندگی افکار عمومی جامعه و همچنین وجود برخی محدودیت‌ها و موانع سیاسی، دوران رخوت، رکود و خلأ گفتمانی خود را تجربه می‌کند و اکنون کارکرد و تأثیرگذاری سابق خود را در عرصه جریان‌سازی و گفتمان‌سازی از دست داده و به تبع آن روشنفکران از جامعه عقب افتاده‌اند و به حاشیه رفته یا منزوی شده‌اند. با چنین اوصافی مبرهن است که جنبش دانشجویی نیز متأثر از این وضعیت دچار رکود، رخوت و انزوا شود. در واقع همان‌طور که جریان روشنفکری به‌عنوان رهبر فکری جنبش دانشجویی و دیگر جنبش‌های اجتماعی، از رسالت و وظایف ذاتی خود یعنی تولید اندیشه، جریان‌سازی، گفتمان‌سازی، ابداع تئوری، استقلال فکری، حقیقت‌جویی، مطالبه‌گری، همدردی با جامعه و ارائه راهکارهای مدون برای حل مسائل و بحران‌های موجود جامعه فاصله گرفته یا عدول کرده و نوعی مشی سیاست‌زدگی و روزمرگی مفرط پیدا کرده و نقش خود را فقط در برخی انتقادهای سطحی آن‌هم در باب برخی مسائل جزئی جامعه محدود کرده و مصرف‌کننده مقلد جریان روشنفکری غرب شده است، جنبش دانشجویی نیز از ویژگی‌ها و خصلت‌های هویت‌بخش و ذاتی خود یعنی پرسشگری، مطالبه‌گری، تحول‌خواهی و روحیه انتقادی داشتن برای نقد قدرت، تقویت جامعه مدنی و رسیدن به عدالت، آزادی و حفظ حقوق و کرامت انسان‌ها فاصله گرفته و حتی آنها را به محاق برده است. در پرتو همین شرایط، امروز از جنبش دانشجویی تنها نام و شکلی صوری بر جای مانده تا اینکه بخواهد در قامت جنبشی جریان‌ساز و گفتمان‌ساز ایفای نقش کند. به نظر می‌رسد جنبش دانشجویی برای اینکه بتواند خود را از رکود و افول نجات دهد و حیات مجدد پیدا کند، ابتدا باید ضمن حفظ هویت دینی و ملی خود، به نقد و آسیب‌شناسی مانیفست و کارکرد وجودی خود بپردازد و در مانیفست و کارکرد وجودی خود بازنگری کند و با بازتعریف اهداف آرمان‌خواهانه خود، رویکردی واقع‌گرایانه در پیش بگیرد و به سمت و سوی جنبشی اخلاقی و عقلانی و متناسب با نیازها و دغدغه‌های افکار عمومی و اقتضائات امروز جامعه گام بردارد. علاوه‌براین، جنبش دانشجویی باید با بازخوانی و نقد مداوم جریان روشنفکری، از روشنفکران برای خارج‌شدن از پیله رکود و انزوا، مطالبه‌گری کرده و با فشار حداکثری خود بر این جریان، روشنفکران را به پاسخ‌گویی برای تأمین بن‌مایه‌های فکری خود متناسب با اقتضائات دوران جدید وادار کند و به‌نوعی سهم و وظیفه خود را برای احیای جریان روشنفکری که احیای آن مترادف با احیای جنبش دانشجویی است، ادا کند.

گفت‌وگو با حسین راغفر

فساد گسترده مانع اصلاحات است

یکی از سؤال‌هایی که همیشه در منظر متفکران و جامعه و پس از تنش‌ها و جنبش‌های یک کشور مطرح می‌شود، بحث توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی است. بسیاری بر این باورند که بسیاری ا ز جنبش‌ها برآمده از کمبودهای اقتصادی است. در این میان به سراغ حسین راغفر رفته‌ایم تا به تحلیل این بپردازد که چگونه یک دولت قوی می‌تواند با توسل به توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی می‌تواند جامعه‌ای قوی ، مردمی برخوردار و فضایی دموکرات را خلق کند.

عکس: احسان قلمچی، شرق

همان‌گونه که می‌دانید، توسعه و پیشرفت جوامع نزد عموم پژوهشگران علوم اجتماعی، عمدتا با مردم‌سالاری، پاسخ‌گویی، انتخابات آزاد و حکمرانی خوب گره خورده است؛ اما بررسی برخی تجارب جهانی نشان می‌دهد که بسیاری از کشورها توفیق چندانی در دستیابی به این مردم‌سالاری نداشته‌اند. برای مثال، نشریه اکونومیست در یک بررسی نشان می‌دهد که حدود ۶۸ کشور در دنیا در زمینه مردم‌سالاری امتیازی کمتر از ۵۰ درصد گرفته‌اند. مؤسسه برتلسمان آلمان نیز نرخ دموکراسی را در سطح جهان امروزه چیزی حدود ۵۴ درصد تخمین می‌زند. با توجه به این مقدمه به‌عنوان پرسش اول، مایلم این سؤال را از خدمت شما بپرسم که اساسا برای رسیدن به توسعه، شما وجود جامعه و حاکمیتی مردم‌سالار را تا چه میزان از اهمیت برخوردار می‌دانید؟ آیا در فقدان یک مردم‌سالاری پایدار، توسعه اساسا ممکن خواهد بود و مدل‌هایی از این نوع توسعه را می‌توان امروزه سراغ گرفت؟

به نظرم بحث بر سر این است که اساسا توسعه به چه معناست. به نظر می‌رسد که همه ما درباره موضوعی که از آن فهم مشترکی داریم، سخن می‌گوییم؛ اما به نظر می‌رسد که از مفهوم توسعه، استنباط مبهمی وجود دارد و باید ببینیم هدف از توسعه چیست؟ به نظر می‌رسد ذهنِ جمعیت بزرگی از جامعه، توسعه را مترادف با صنعتی‌شدن می‌داند. اگر این معنا را بپذیریم، آن‌وقت بسیاری از کشورهای به‌تازگی توسعه‌یافته و حتی کشورهای توسعه‌یافته، صنعتی‌شده هستند؛ اما فاقد نوعی دموکراسی به‌معنای حاکمیت مردم بر قدرت هستند. دموکراسی به این معنا که مردم بتوانند قدرت را پاسخ‌گو کرده و آن را کنترل کنند، در بسیاری از کشورهای دنیا و حتی ممالک پرسابقه صنعتی نیز چنین چیزی وجود ندارد و گفتن از دموکراسی در این کشورها بیش از هر چیزی، مدیون تبلیغات فریبنده رسانه‌هاست و انتظارات واهی و مبهمی را در ذهن مردم پدید می‌آورد.

مسئله پایداری و بقای هر جامعه‌ای، توجه به سه عنصر امنیت، اقتصاد و دموکراسی یا آزادی است و به نظرم اولین مسئله اصلی همه حکومت‌ها در همه جهان، مسئله امنیت است. این امنیت البته وجوه مختلفی دارد و مهم‌ترین آنها امنیت جانی و امنیت محفوظ‌ماندن از تعدی و تجاوز است؛ اما این نوع امنیت، ارتباط معناداری نیز با امنیت اقتصادی، قضائی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارد. این موارد کاملا با یکدیگر مرتبط هستند؛ اما سلسله‌مراتبی در همین وجوه امنیتی وجود دارد.

پس از امنیت در مقابل تجاوز و تعدی در برابر دولت‌های متخاصم یا افرادِ غیر، ما به امنیت قضائی می‌رسیم؛ یعنی یک نظام قضائی باید وجود داشته باشد که بتواند حقوق فردی را تضمین کند. مرحله بعد امنیت اقتصادی است که حائز اهمیت بسیار کلیدی است و مادامی که این مورد تحقق پیدا نکرده باشد، سخن‌گفتن از آزادی و دموکراسی، سخنی لوکس و انتزاعی است. ما موظفیم که فرصت‌ها را برای جامعه فراهم کنیم تا بتوانیم انتظار داشته باشیم که مردم به بلوغ، درک عمومی و اجتماعی از حقوق خود برسند و بدون رسیدن به سطحی از رشدِ اقتصادی و صنعتی‌شدن، امکانِ تحقق آزادی فراهم نیست.

ما امروز در دنیا می‌بینیم که در دوران رشد و توسعه کشورهای شرق آسیا مثل چین، کره، سنگاپور و...، دیکتاتوری و تمامیت‌خواهی حکومت‌ها حاکم بوده و هنوز نیز برقرار است؛ اما خیلی از این کشورها به دموکراسی نرسیدند و برخی از آنها نیز که دموکراسی در آن رشد چشمگیری داشته-مانند کره- هنوز مشخص نیست که در چه مرحله‌ای قرار دارند. برای مثال، آغاز برنامه‌های توسعه کره با برنامه‌های توسعه در ایران هم‌زمان بود؛ ولی آن کشور هم به لحاظ سیاسی و هم رشد فساد، در اوایل ۱۹۶۰ میلادی، در مقایسه با جامعه ایرانی بسیار فاسدتر بود و استبداد نیز سرکوبگرتر بود. امروزه می‌بینیم که توسعه اقتصادی و صنعتی‌شدن، نظم در جامعه را محقق کرده است. اساسا صنعتی‌شدن مبتنی بر نظم است؛ اما به موازات اینکه نظمِ صنعتی رشد می‌کند، نظمِ رفتارهای اجتماعی را نیز حاکم می‌کند، نظم قانون را هم ایجاد می‌کند و البته همراه با این موارد، رفاه بالاتری را نیز برای مردم فراهم می‌کند؛ بنابراین اولویت و سلسله‌مراتب نیازهای اساسی برای داشتن جامعه‌ای روبه‌رشد و توسعه‌یافته را باید لحاظ کنیم. ما نمی‌توانیم بدون توجه به این سلسله‌مراتب، از تحقق آزادی در جامعه سخن بگوییم.

از صحبت شما چنین برمی‌آید که توسعه اقتصادی را در همه ابعاد آن، مقدم بر توسعه سیاسی می‌دانید. ما گاهی شاهد بوده‌ایم که اگر در حکومت‌های استبدادی این دو بال توسعه جابه‌جا شوند و توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی ارجح بوده، ظهور جنبش‌های اجتماعی مجددا به ظهور فضای بسته سیاسی انجامیده است. به این معنی که با تفوق جنبش‌های مردم‌سالار، شکل‌گیری حکومتی اقتدارگراتر را می‌توانیم انتظار داشته باشیم. شما علتِ شکست جنبش‌های مردم‌سالار را چه می‌دانید؟

برای اینکه بتوانیم قدرت را مهار کنیم، الزاماتی وجود دارد که باید فراهم شود و چون تاکنون فراهم نشده، پیامدهایی را در بر خواهد داشت. در همه جای جهان وضع به این منوال است که دولت‌ها آزادی را به کسی هدیه نمی‌کنند و این جامعه است که باید آزادی را به دست بیاورد. این کار نیز از طریقِ مهار قدرت امکان‌پذیر خواهد بود. سپس حکومتی به وجود آید که از آزادی‌های مردم حمایت کند و آن را تعالی ببخشد. آزادی به جامعه‌ای نیاز دارد که خودِ این جامعه از رشد و بلوغ کافی برخوردار باشد تا بتواند در امور سیاسی مشارکت کرده و اگر لازم شد، اعتراض کند و در صورت امکان با رأی خود، دولت را از قدرت ساقط کند؛ اما این‌طور نیست که گروه نخبه‌ای در جامعه بخواهند و بتوانند همه منافع جامعه را نمایندگی و راهبری کنند؛ بدون آنکه جامعه از آگاهی‌ها و رشد سیاسی لازم برخوردار باشد. ما برای اینکه یک جامعه توسعه‌یافته به‌معنای واقعی آن داشته باشیم، نیازمند آن هستیم که هم دولت قدرتمند داشته باشیم و هم جامعه نیرومند. علت شکست جنبش‌های مردمی در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه، این است که این جنبش‌ها عمدتا از سوی نخبگان جامعه سازماندهی شده و فراگیر نشده است. به این معنی که این فراگیری موجب رشد ظرفیت‌های کل جامعه شود و بتواند دولت را لگام بزند و مهار کند.

ما به حکومتی قوی نیاز داریم تا بتواند خشونت را مهار کند، قوانین را اعمال کند و خدمات عمومی ارائه کند؛ به‌نحوی‌که مردم به خدماتی مانند آموزش‌وپرورش رایگان، خدمات سلامت رایگان، مسکن مناسب برای همه و سایر زیرساخت‌های لازم، به‌صورت آزادانه و برابر دسترسی داشته باشند. همچنین به جامعه قوی و منسجم و بسیج‌شده نیاز داریم تا حکومت را در جایگاه خود قرار دهد. بدون یک جامعه هوشیار، قوانین اساسی و میثاق‌ها، ارزشی ندارند. وقتی انقلاب صورت می‌گیرد، مردم هنوز فاقد رشد و بلوغ کافی برای رشد و سازماندهی جامعه خود هستند. این جامعه اگر بخواهد جامعه توانمند و قدرتمندی باشد که حاکمیت را کنترل کند و نگذارد که از مسیرهای قانونی منحرف شده و خارج شود، باید خودش یک جامعه منسجم باشد. بدین معنی که باید تعداد زیادی سازمان‌های مردم‌نهاد وجود داشته باشند تا از حقوق مردم پاسداری کنند تا از این طریق یک قدرت متوازن با قدرت دولت‌ها بتواند شکل بگیرد. مادامی که این اتفاق نیفتاده باشد، هیچ دلیلی وجود ندارد که قدرت اختیارات خودش را واگذار کند.

این جامعه قدرتمند است که می‌تواند قدرت را مهار کند و با او وارد چانه‌زنی شود اما هم‌زمان همین جامعه باید با قدرت نیز همکاری کند. این رابطه میان همکاری و مقابله برای کنترل قدرت در جامعه، توسط نهادهای مردمی می‌تواند به رشد سیاسی و رشد مشارکت‌های اجتماعی در جامعه و مهار قدرت، یاری رساند. این نیز یک تلاش دائمی است. این نیست که تنها یک انقلاب یا انفجار صورت بگیرد و دیگر همه چیز را تمام‌شده بدانیم و به دست دولت‌ها بسپاریم.

در واقع توازن میان حکومت قوی و جامعه قوی، محصول رقابت و همکاری توأمان و دائمی میان این دو است. این دو باید یاد بگیرند که باوجود اختلاف‌هایشان، باهم همکاری نیز بکنند. بنابراین مسئله این نیست که از اولویت توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی سخن بگوییم بلکه همان‌گونه که اشاره کردم، مفهوم توسعه فقط به صنعتی‌شدن دلالت ندارد؛ اگرچه صنعتی‌شدن به رشد انضباط و نظم، رشد اشتغال و رشد درآمدهای مردم در جامعه یاری می‌رساند و به‌تدریج موجب می‌شود که نسل پس از نسل، آگاهی‌های سازماندهی و بسیج‌کننده جامعه را فراهم آورد.

از این حیث، کره جنوبی مصداق درخشانی است. کره در ۱۹۶۰ بسیار از ایران عقب‌مانده‌تر بود و در سال ۱۹۶۵ سرانه درآمد ملی در کره جنوبی ۱۰۵ دلار است و در ایران همان زمان، ۲۵۵ دلار است و کشور کره نیز نسبت به ایران بسیار مستبدتر و فاسدتر است. اما امروزه وضع کره به حدی رسیده که رئیس‌جمهور این کشور که فرصتی را برای رئیس یک شرکت خصوصی در این کشور مهیا کرده، مردم بدون آنکه خشونتی به خرج دهند، به خیابان‌ها می‌آیند و خواهان رفتن او و برخورد دستگاه قضائی هستند، عزل می‌شود و ۲۳ سال هم به او زندانی می‌دهند. این همان دموکراسی است.

به هماوردی جامعه نیرومند و دولت قوی و رقابت و همکاری دوسویه این دو اشاره کردید. در همین رابطه، به نظر شما چگونه می‌توان به‌نوعی دموکراسی و مردم‌سالاری پایدار دست یافت و اساسا چه مدلی می‌تواند گذار به این مردم‌سالاری را توضیح دهد و تسهیل کند؟

مدلی عمومی وجود ندارد. همه کشورها تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی متفاوتی دارند و حتی الگوهای توسعه کشورهای شرق آسیا باوجود مشابهت‌های زیاد، مغایرت‌ها و تفاوت‌های فاحشی نیز با یکدیگر دارند. در مورد ایران نیز وضع به همین منوال است. ما باید مسیر توسعه و مسیر رشد مردم‌سالاری را متناسب با مسیر طی‌شده تاریخی و با توجه به ظرفیت‌های انسانی، اقتصادی و اجتماعی خودمان طراحی کنیم و به پیش ببریم. برای این مهم نیز باید یک برنامه مدون و تعریف‌شده‌ای وجود داشته باشد و اینکه قدرت به آن برنامه پایبند شود. در نتیجه بسیاری از این مفاهیم در ابتدا باید میان نخبگان جامعه مورد اجماع قرار گیرد و این نخبگان با دیدگاه‌های متنوع بتوانند زمینه‌های متشکل‌شدن جامعه را فراهم آورند، با یکدیگر نیز گفت‌وگو کنند و یک مسیر عمومی را برای توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور مهیا کنند. این مورد البته در همه‌جای دنیا، وظیفه قانون اساسی است و قانون اساسی، سندی است که به طرح مسئولیت‌ها، وظایف و حقوق شهروندان و حکومت اشاره دارد. اولین چیزی که در این راستا باید از هر حکومتی مطالبه کرد، تحققِ قانون اساسی است. البته شاید هم حکومت و هم جامعه تمایلی به این‌گونه مشارکت‌ها نداشته باشد و ابتدای عرایضم نیز بدین نکته اشاره کردم. قدرت به‌هیچ‌وجه حاضر نیست سهمی به جامعه بدهد؛ مگر اینکه از سوی جامعه بدین کار ملزم شود.

برای اینکه ما دچار تشنج‌هایی از جنس بهمن ۹۸ نشویم، نیازمند اصلاحات و تغییرات اساسی هستیم. اگر قرار بر این باشد که به مطالبات امروز، جامعه و مردم پاسخ ندهیم، باید منتظر پیامدهای سخت‌تر و پرهزینه‌تر و آینده‌ای مبهم‌تر باشیم. از این‌رو، به نظرم می‌رسد که در شرایط کنونی، شاید بشود گفت که خوشبختانه این آگاهی در حلقه‌های تصمیم‌گیری کشور فراهم آمده اما فساد گسترده اصلی‌ترین مانع انجام اصلاحات است

همان‌طور که می‌دانید، در قانون اساسی ایران، آموزش‌وپرورش رایگان، خدمات سلامت رایگان همگانی، دسترسی به مسکن و سرپناه برای همه وجود دارد و کار به‌عنوان یک حق همگانی به رسمیت شناخته شده و ده‌ها مورد دیگر از جمله ایجاد تشکل‌های مردمی، حق اعتراض‌های مسالمت‌آمیز، رسانه‌های آزاد و... تعریف شده است. اما باید دید که چرا بخشی از این موارد محقق نمی‌شود. ما ابتدا باید این موارد را مطالبه کنیم و بازگشت به قانون اساسی را مصرانه بخواهیم. اگر مردم در جامعه ما صاحب شغل شوند-همان‌گونه که قانون اساسی متعهد شده است- و دولت‌ها نیز خود را موظف بدانند که اشتغال کامل برای همه کسانی که طالب کارکردن هستند، فراهم کند، بسیاری از مشکلات کنونی جامعه حل خواهد شد. اگر دستگاه قضائی، امنیت اقتصادی را برای همه فراهم کند و فرصت‌های اقتصادی که وعده قانون اساسی است، توسط حکومت فراهم شود، خیلی از مسائل مرتفع می‌شود. اما در سه دهه پس از جنگ تحمیلی تاکنون شاهد بوده‌ایم که فرصت‌های نابرابر به نفع افرادی فراهم شده و متأسفانه فرصت‌های رشد از میلیون‌ها انسان دیگر گرفته شده است. به‌هیچ‌وجه پذیرفته نیست که نظام مالیاتی ما در خدمت صاحبان سرمایه‌های کلان باشد.

تصمیماتی که اتخاذ می‌شود، به شکل‌گیری سرمایه‌داران از منابع عمومی و مردمی به نام خصوصی‌سازی و انتقال آن به افرادی منجر شده است. ما سرمایه‌دارانی را پدید آورده‌ایم که هم صاحبان سرمایه‌اند و هم در درون قدرت حضور دارند. به این معنی که در حلقه‌های تصمیم‌گیری اساسی حضور دارند و اجازه نمی‌دهند که تصمیماتی به نفع عموم مردم اتخاذ شود. بنابراین مطالبه ملی ما باید تحقق کامل قانون اساسی باشد. باید بخواهیم که برای جوانان ما شغل ایجاد کنند و امکان این کار نیز کاملا در کشور وجود دارد. همچنین بخواهیم که آموزش‌وپرورش و بهداشت رایگان برای مردم فراهم شود، نه اینکه شاهد آن باشیم که داروهای وارداتی به‌جای اینکه در بیمارستان‌ها برای معالجه بیماران مورد استفاده قرار بگیرد، از خیابان ناصرخسرو سردرآورد و با ده‌ها برابر قیمت به فروش برسد. چنین روندی اساسا اشکال مختلف امنیت روانی، روحی، جسمی و اقتصادی مردم را مختل می‌کند. به همین دلیل، تحقق تمامیت قانون اساسی و امکان رشد تشکل‌های مردمی برای پیگیری حقوق و مطالبات مردم بسیار ضروری است.

ما امروز می‌بینیم که سازمانی به نام سازمان حمایت از مصرف‌کنندگان وجود دارد اما این سازمان تشکلی دولتی است که تنها از حافظ و پاسبان منافع واردکننده‌هاست و نه منافع مردم. مردم اگر نسبت به کالاهایی که وارد کشور شده و سپس نیز بابت آنها هیچ خدمات پس از فروشی ارائه نمی‌شود، باید به کجا مراجعه کنند؟

بنابراین برای اینکه یک جامعه توسعه‌یافته درست کنیم، امنیت اولین قدم خواهد بود. به‌خصوص نخبگان جامعه باید توجه داشته باشند این است که دشمنان این کشور چیزی که خواهان آن نیستند، برقراری امنیت در این ایران است. ما از روز اول انقلاب شاهد رشد ناآرامی‌ها و فعالیت‌های ضدانقلاب در اقصی نقاط کشور بوده‌ایم. دهه نخست انقلاب، مملو از انواع و اقسام آشوب‌ها، ترورها، جنگ تحمیلی، تحریم‌های اقتصادی، توطئه‌های گوناگون برای کودتا و... بوده است. در چنین جامعه‌ای، طبیعی است که دهه نخست، دهه استقرار نظام است. بنابراین، نیاز بوده که نظام مستقر شود تا بتوانیم تحقق اصول قانون اساسی را از آن مطالبه کنیم. همچنین بی‌تجربگی مسئولان کشور در دهه نخست، این دهه را دهه‌ای پرآشوب و پرتلاطم جلوه می‌دهد. با وجود همه این نابسامانی‌ها، ازخودگذشتگی میلیون‌ها جوان ایرانی بود که کشور را از توفان عظیمی که در آن گرفتار آمده بود، به سلامت رهایی داد.

در همه دولت‌های پس از جنگ، نوعی عدول از مسلمات قانون اساسی را شاهد هستیم و هیچ‌کس نیز نمی‌پرسد که برای مثال، آموزش‌وپرورش به چه علت باید خصوصی‌سازی شود؟ کسانی که زمانی اعتراض می‌کردند، اکنون صاحب‌منصب شده‌اند و از روند خصوصی‌سازی منتفع شده و بهره می‌برند. متأسفانه تعداد زیادی از مسئولانی که تا چند سال قبل جزء انقلابیون محسوب می‌شده‌اند، امروزه در دام اشرافیت افتاده‌اند و آنچه امروز شاهدش هستیم، عدم پایبندی به میثاق ملی ما یعنی قانون اساسی است.

بنابراین اینکه امروزه چه باید بکنیم، خیلی روشن است. مطالبات و راه‌حل نیل به آنها نیز روشن است. تمام مشکلاتی که در این سال‌ها گذشته کشور متحمل شده، محصول سیاست‌های داخلی است. البته آنچه از خارج به ما و جامعه ما رسیده، تنها و تنها تهدید، توطئه و هزینه بوده است. در نتیجه برای اینکه امروزه از این مسیری که به آن گرفتار شده‌ایم، رهایی یابیم، راهی جز بازگشت به قانون اساسی وجود ندارد.

به‌عنوان پرسش پایانی، مایلم این سؤال را از حضور شما بپرسم که در فضای کلی، تصور بفرمایید چنانچه مردم‌سالاری و برقراری یک حاکمیت مردم‌سالار به هر علتی ناممکن باشد، چگونه می‌توان به بهبود حکمرانی و بهبود معیشت مردم امیدوار بود؟

این موارد جمع‌شدنی و امکان‌پذیر است. من به‌هیچ‌وجه ناامید نیستم. امروزه بسیاری از کسانی که در موقف تصمیم‌گیری‌های اساسی هستند، شرایط حساس کنونی را تا حدود زیادی درک می‌کنند و می‌دانند که ادامه این مسیر به این نحو امکان‌پذیر نیست. اما برای اینکه ما دچار تشنج‌هایی از جنس بهمن ۹۸ نشویم، نیازمند اصلاحات و تغییرات اساسی هستیم. اگر قرار بر این باشد که به مطالبات امروز، جامعه و مردم پاسخ ندهیم، باید منتظر پیامدهای سخت‌تر و پرهزینه‌تر و آینده‌ای مبهم‌تر باشیم. از این‌رو، به نظرم می‌رسد که در شرایط کنونی، شاید بشود گفت که خوشبختانه این آگاهی در حلقه‌های تصمیم‌گیری کشور فراهم آمده، اما فساد گسترده اصلی‌ترین مانع انجام اصلاحات است. برای رفع این مانع نیز ما خوشبختانه در نظام تصمیم‌گیری‌های اساسی در قوای مقننه، مجریه و قضائیه، افراد سالم متعهد پایبند به ارزش‌های جامعه و فداکار کم نداریم. منتها این اشرافیتی که بر جامعه امروز ما غلبه کرده، بیشتر امکان‌های تصمیمات اساسی را کور کرده و منافذ تنفس را برای این بخش سالم و شریف، تنگ‌تر کرده است. من تصور می‌کنم که این فرصت برای اصلاحات و بازسازی کشور وجود دارد. ما نیازمند تغییرات اساسی و ورود یک نگاه کاملا متفاوت و متعهد و پایبند به قانون اساسی و اصول آن هستیم.

چنانچه نکته پایانی دارید، در خدمت شما هستیم.

امیدوارم به اینکه فرصت‌های تغییر اساسی این بار در قالب برآمدن دولتی متفاوت، امکان‌پذیر باشد؛ دولتی که حقیقتا به فکر مردم باشد. باید اصلاحات از اقتصاد شروع شود و اصلاحات در اقتصاد می‌تواند زمینه‌ساز اصلاحات در حوزه سیاست شود. هرچه زودتر اصلاحات سیاسی- اقتصادی با الزاماتی در فرایند میان‌مدت، موجب ریشه‌کنی فساد در نظام تصمیم‌گیری کشور شود، آن‌وقت می‌توان امیدوار بود که زمینه‌های رشد و به دنبال آن توسعه اقتصادی امکان‌پذیر شود.

خبر

۴ تصمیم جدید اقتصادی در ستاد ملی کرونا

● معاون اقتصادی رئیس‌جمهوری گفت: در جلسه امروز ستاد ملی مقابله با کرونا چهار تصمیم اقتصادی برای واحدهای آسیب‌دیده از اعمال محدودیت‌ها گرفته شد. نهاوندیان گفت: طبق مصوبه تسهیل بدهی بدهکاران شبکه بانکی مجلس در سال ۹۷، اشخاص حقیقی و حقوقی مهلت یافتند تا بدهی معوقه خود را تا پایان سال ۹۸ پرداخت کنند. بر این اساس اشخاص حقیقی تا ۵۰۰ میلیون تومان و اشخاص حقوقی تا دو میلیارد تومان می‌توانستند از این مهلت استفاده کرده و با شرایط معین‌شده بدهی خود را بپردازند، اما اسفندماه سال ۹۸ با شیوع ویروس کرونا هم‌زمان بود و بسیاری از واحدهای تولیدی نتوانستند از این شرایط بهره‌مند شوند.وی مصوبه دوم ستاد ملی مقابله با کرونا را مربوط به آسیب اعمال محدودیت برای کسب‌وکارها عنوان کرد. سومین مصوبه مربوط به حوزه ورزش بود. چهارم همه کمک‌ها و حمایت‌ها که به صورت تسهیلات بانکی یا بلاعوض به خانوارها و واحدهای اقتصادی پرداخت شده «مستثنیات دین» تلقی می‌شوند، به این معنی که محدودیت‌های ماده (۵) اصلاح قانون صدور چک شامل این گروه‌ها نمی‌شود.

ادامه از صفحه اول

رفاه اختصاصی، رفاه عمومی!

پرواضح است که در چنین شرایطی، یا بدنه اصلی دولت از نیروهای نخبه و توانمند خالی می‌شود یا اینکه بدنه اصلی دولت را افرادی تشکیل می‌دهند که از شرکت‌ها، بانک‌ها و مؤسسات انتفاعی دولت در بخش حاکمیتی دولت مأمور و منصوب می‌شوند و پس از مدتی با تغییر مدیریت‌ها به خانه اصلی خود بازمی‌گردند؛ اما قطعا در دوره‌ای که متولی بخش حاکمیتی دولت هستند، بعید است بتوانند نظارت دقیقی بر بخش غیرحاکمیتی اعمال کنند یا تصمیم‌هایی بگیرند که خدای نکرده به محدودسازی بخش غیرحاکمیتی دولت منجر شود. به عبارت دیگر صرف‌نظر از بخش فراقوه‌ای و نیز فارغ از اینکه در یک دهه اخیر، قوای مقننه و قضائیه با مستمسک قراردادن اصل تفکیک قوا، در حوزه ساختار و تشکیلات و نظام جبران خدمت مدیران و پرسنل خود تصمیم‌هایی می‌گیرند که گاهی از حیطه نظارت بخش‌های نظارتی قوه مجریه (سازمان اداری و استخدامی کشور، خزانه‌داری کل و ذی‌حسابی، سازمان برنامه و بودجه و...) خارج است و در بطن قوه مجریه نیز با دو بخش دولتی مواجه هستیم؛ اول دستگاه‌های دولتی حاکمیتی (وزارتخانه‌ها و سازمان‌های غیرانتفاعی دولت) و دوم دستگاه‌های دولتی غیرحاکمیتی (شرکت‌ها، بانک‌ها و مؤسسات انتفاعی دولت) و از قضا بیشترین فشار مجلس، قوه قضائیه و بخش‌های نظارتی بر دولت، از نظر نظام جبران خدمت، مزایای بازنشستگی و درمان بر دستگاه‌های دولتی حاکمیتی است و در نتیجه افرادی با حقوق و مزایای کمتر قرار است بر افرادی با حقوق و مزایای بیشتر، اعمال نظارت و راهبری حاکمیتی کنند و این در حالی است که بخش غیرحاکمیتی دولت برای انجام دریافت و پرداخت‌های پرسنلی دستی باز و انبانی فراخ در اختیار دارد و در نتیجه دو نوع رفاه در مزدبگیران دولتی و حاکمیتی شکل می‌گیرد: رفاه عمومی و رفاه اختصاصی. از منظری دیگر، هرگاه صحبت از رفاه عمومی و کالای عمومی و ضرورت انجام وظایف دولت در تضمین حداقل‌ها و تأمین نیازهای اساسی و اولیه مردم، به‌طور اعم و اقشار و گروه‌های هدف (اقشار ضعیف) به‌طور اخص مطرح می‌شود، متولیان امر از سهم بالای بودجه «امور رفاه اجتماعی» در بودجه عمومی کشور سخن به میان می‌آورند، درحالی‌که باید این رقم را نسبت به بودجه کل کشور مقایسه کنند نه اینکه دو سوم بودجه را در نظر نگیرند و بعد سهم اندک بودجه رفاه اجتماعی را با این عدد اندک بودجه عمومی دولت قیاس کنند. نتیجه آنکه بودجه امور رفاه اجتماعی نسبت به بودجه کل کشور بسیار ناچیز است؛ برای مثال بودجه توان‌بخشی که یکی از موضوعات مهم در نظام رفاه و تأمین اجتماعی است، در لایحه بودجه سال ۱۴۰۰ حدودا معادل طلب دولت از پتروشیمی‌هاست؛ یعنی اینکه دولت خوراک ارزان در اختیار شرکت‌های پتروشیمی قرار داده (یارانه غیرهدفمند و پنهان به پولدارها یعنی صاحبان سهام پتروشیمی‌ها) و این شرکت‌ها بدهی خود بابت همین خوراک ارزان را در سال ۱۳۹۹ نداده‌اند و قرار است در سال ۱۴۰۰ بپردازند و معادل این قیمت بودجه توان‌بخشی در سال ۱۴۰۰ است؟! به نظر می‌رسد یکی از دلایل بروز این شرایط نابرابر و تبعیض‌آمیز، فقدان «نظام متمرکز تأمین اجتماعی» و فقدان «پایگاه اطلاعات ملی ایرانیان» است که دربرگیرنده همه دریافت‌ها و پرداخت‌های آحاد مردم از منابع عمومی و نشان‌دهنده «استطاعت» و توان مالی افراد برخوردار و تعیین‌کننده «استحقاق» و نیازمندی‌های اقشار ضعیف باشد و تمامی تراکنش‌های مالی و غیرمالی (مابازای ریالی خدمات حمایتی و مساعدت‌های اجتماعی، توان‌بخشی و توانمندسازی و...) در قالب پرونده الکترونیک رفاه و تأمین اجتماعی در آن ثبت و ضبط شود و از طریق یک پنجره واحد خدمات ساماندهی شود.

***نایب‌رئیس هیئت‌مدیره سازمان تأمین اجتماعی**